

فرآیند خلق یک اثر

درباره باید‌ها و نبایدهای مسیر کارآفرینی

یادم می‌آید وقتی نوجوان تری بودم (چون طبق تعاریف جدید، هنوز نوجوان به حساب می‌آیم) آرزو داشتم که یک شرکت تولیدکننده لوازم آرایشی داشته باشم. حتی از بین دوستانم، وکیل و حسابدار شرکت را هم انتخاب کرده بودم و هر شب



ریحانه اوسطی

نوجوانه

یک محصول جدید را به خط تولید اتم اضافه می‌کردم (البته در خواب). القصة که کلی ایده و قصه چیده بودم اما اصولاً وقتی از آن حرف می‌زدم، پروبالم قیچی می‌شد، چون کسی مرا جدی نمی‌گرفت. این هفته به مناسبت هفته کارآفرینی ما خواستیم از کارآفرینی نوجوان صحبت کنیم. و این سؤال بیش از پیش برای من پررنگ شد که چرا کسی ایده پردازی‌های یک نوجوان را جدی نمی‌گیرد؟ البته وقتی صفحات اینترنت را بالا و پایین کردم، دیدم این روزها این مساله جدی‌تر تلقی می‌شود و حتی برایش باشگاهی زده‌اند. حالا ما هم از آن صحبت می‌کنیم که اگر خود شما هم به عنوان نوجوان جدی‌اش نگرفته بودید یا ملزومات مسیرش را نمی‌دانستید، بدانید و از الان کنج ذهن‌تان به آن فکر کنید.

را در گروه‌هایی که از ایده‌ها حمایت می‌کنند، جای بدهیم. امروزه تعداد زیادی باشگاه‌های کارآفرینی و گروه‌های بزرگ در کشور وجود دارند که می‌توان از آنها استفاده کرد. فقط باید این مهم را در نظر بگیریم که کمالگرایی نکنیم. ما برای این که رشد کنیم و شبکه ارتباطی بسازیم، وارد این گروه‌ها و کلوب‌ها می‌شویم. اگر یک بار ایده شما مسخره شد، جدی گرفته نشد یا هر چه... نباید ناامید شوید. ارتباطاتی که شما می‌سازید، بسیار مهم‌تر است. سعی کنید با آدم‌هایی که حرفی برای گفتن دارند ارتباط بگیرید. و یاد بگیرید که خودتان را خوب ارائه دهید. شما هر چقدر هم ایده عالی داشته باشید و با اطلاعات و باهوش باشید اگر در ارائه دادن آنچه که در دست دارید کم‌کاری کنید، جدی گرفته نمی‌شوید. در عوض احتمال این که شخصی با ایده‌ای متوسط اما با اعتماد به نفس و بیان خوب، راه به جایی ببرد، بیشتر خواهد بود. حتی شاید گاهی در همان لحظه و با همان آدم‌ها نتوانید همفکر و همراه شوید اما آنها شما را به شخص یا گروهی دیگر معرفی کنند که با سبک فکری شما همسوتر باشد. پس به قول خارجی‌ها، نتورک خوب داشتن، نصف مسیر است.

هم مسیر خوب مهم‌تر از مقصده

یک مثلی وجود دارد که می‌گوید شما میانگین همان پنج نفر آدمی هستید که بیشترین وقت را با آنها می‌گذرانید. همین الان به این پنج نفر فکر کنید. به خصوص به دوست‌های نزدیکی که خودتان انتخاب کردید. ببینید آیا واقعا این آدم‌ها کسانی هستند که شما می‌خواهید در

بارش ایده‌ها

اولین گام برای کارآفرینی، داشتن ایده‌های خوب است. همیشه تمام ما این سؤال را داریم که ایده جدید را از کجا بیآوریم؟ برای داشتن ایده‌های خوب باید حواس پنجگانه‌مان را حساسی به کار بگیریم. باید از همین لحظه پیرامون‌مان را در هر کجا که هستیم بهتر ببینیم، صداها را دقیق‌تر بشنویم، بوها و مزه‌ها را عمیق‌تر بچشیم و هر لحظه را درک کنیم. خیلی اوقات ایده خوب در همین حوالی ما وجود دارد ولی ما از آن غافلیم. دومین مرحله این است که فرصت‌ها و نیازهای اطراف‌مان را خوب شناسایی کنیم. مثلاً شرکت اوپر که همان تاکسی اینترنتی خارجی‌هاست (مثل اسنپ و تپسی) خودمان، با این ایده ساده و جرقه ساده برای بنیانگذارش شکل گرفت که کاش حالا که عصر هوشمندی است بتوانیم با استفاده از موبایل‌های در دستمان به هر کجایی که می‌خواهیم ماشین بگیریم. یعنی فرصت‌هایی که در اختیار داریم (تلفن هوشمند) و نیازهایی که داریم (برنامه تاکسی اینترنتی) را با دقت شناسایی کردند و یک ایده خوب را پر و بال دادند که امروزه در همه جای دنیا میلیون‌ها نفر از آن استفاده می‌کنند. پس از همین امروز بیایید حواس جمع‌تر و دقیق‌تر به همه چیز نگاه کنیم. در آخر این که حتماً یک دفترچه جیبی داشته باشیم تا ایده‌هایی که در لحظه، در مترو و اتوبوس و مهمانی و کلاس به ذهن‌مان خطور می‌کند را یادداشت کنیم.

ارتباط با گروه‌های مرتبط

بسیار مهم است که از الان و سنین کم، خودمان

بین بتوانید کسی را پیدا کنید که علایق و زبان فکری مشترک داشته باشید که بی‌نظیر است. می‌توانید با هم راجع به علایق‌تان حرف بزنید، ایده پردازی کنید، خلافت به خرج بدهید و ایده‌تان را گسترش دهید و خوب ارائه دهید. وقتی در این مسیر یک هم‌مسیر خوب بیابید، مسیر برای‌تان جذاب‌تر و راحت‌تر می‌گذرد و از قدیم‌الایام گفته‌اند که دو عقل بهتر از یک عقل است. ناامیدی و خستگی هم خیلی دیرتر به سراغ‌تان می‌آید. پس برای همین است که

آینده باشید؟ یا کسانی هستند که مشوق شما برای مسیرتان باشند؟ یا اصلاً برنامه ریزی و تفکر و ایده پردازی هستند؟ حتی قرار گرفتن در جمع کسانی که هم‌مسیر و همسو با شما هستند، ذهن شما را چندین برابر خلاق‌تر می‌کند و دریچه‌های دید جدیدی به شما می‌دهد. بالعکس، بودن کنار آدم‌هایی که هیچ هدف مشخصی را دنبال نمی‌کنند و زندگی‌شان در تفریح و بازی خلاصه شده، به مرور شما را شبیه آنها می‌کند. اگر در این

علاقه خودتان را پیدا کنید!

پدر و مادر، مدرسه، در نقش پیشرفت ما می‌توانند تأثیرهای زیادی داشته باشند. از محمدرضا درباره این موضوع سؤال کردم که چقدر پدر و مادر و مدرسه در پیشرفت تو نقش داشته‌اند و با واکنش جالبی از او روبه‌رو شدم. به نظر محمدرضا، مدرسه حمایت خاص یا نقشی در کارهای او نداشته و خودش شخصاً رو به این مسیر آورده است. او می‌گوید مدرسه، صرفاً مسیری است برای این که دانش‌آموزان درس‌شان را کامل کرده و در مرحله بعدی تصمیم به انتخاب شغل آینده خود بگیرند. درباره پدر و مادرش نیز گفت؛ شاید عجیب باشد اما پدر و مادرم برخلاف دیگر پدر و مادرها، با کارهای من موافق بودند و خوشبختانه خیلی خوشحالم که در حال حاضر با این موضوع هیچ مخالفتی نداشتند و اجازه کامل به من داده شد تا مسیر خود را ادامه بدهم و اکنون از

زندگی یک نوجوان رویاپرداز

ورود به دنیای اعجاب‌انگیز و رویای یک نوجوان که به موفقیت و کارآفرینی رسید

در دل رویاها، نوجوانی به نام محمدرضا از سن ۱۰ سالگی شروع به آرزوپردازی کرد تا به فردی موفق و متمایز تبدیل شود. حالا در آستانه ۱۸ سالگی با استفاده از شبکه‌های اجتماعی و مدیریت صفحات مجازی به درآمد و اعتبار خوبی دست یافته و دیگران را نیز در مسیر خود همراه می‌کند. در این یکی مثل ما به سراغ نوجوانی رفته‌ایم که تقریباً قبل از زمان نوجوانی خود وارد ماجراجویی کسب و کار می‌شود تا خودش را به موفقیت خوبی برساند.

محمدرضا بابالویی، یکی از نوجوان‌های کارآفرین از زندگی خود می‌گوید.



امیرعلی حبیبی

نوجوانه

شروع رویاپردازی!

آدم‌های زیادی هستند که رویاپردازی می‌کنند اما شاید این کارشان در حد همان خیال و رویا بماند و دیگر به کارهای خودشان برسند. محمد رضایی که تقریباً در اواسط دوران نوجوانی خود به سر می‌برد از

رویاپردازی و نقشه‌های موفقیت خود در سن کودکی از ۱۰ و ۱۱ سالگی می‌گوید که از آن زمان دلش می‌خواست مثل افراد موفق اعم از دکتر و مهندس شغلی داشته باشد که خود را نسبت به دیگران متمایز کند و همین نکته باعث شد تا کم‌کم بال‌های تلاش خود را در همان

سن کم به کار بگیرد. به عقیده خودش از همان کودکی از دنیای بازی کردن با اسباب‌بازی‌ها لذت نمی‌برد و اطرافیان از این موضوع اطلاع داشتند. در نتیجه ورزش بسکتبال را شروع کرد و به گفته خودش بعد چند سال وقتی در

۱۳ سالگی به اولین درآمد و کار کردن در سن نوجوانی دست یافت؛ انگار از این که خودش کاری کند تا به دستمزدی برسد خوشش آمده بود. محمدرضا از همان ۱۴ سالگی سعی کرد چیزهایی را ببیند که شاید کمتر شخصی در این سن به آن توجه می‌کند.